اما انتقادهای به‌حقی هم بوده است. اولین نقد را مرحوم دکتر محمدحسن گنجی در روزنامه اطلاعات، ۱۵سال پیش نوشته بود. یا آقای محمدرضا خسروی که قاضی دادگستری دیوان عالی کشور است به کتاب نقدهایی داشت ولی بیشترین نقد مربوط به ویراستاری می‌شود که کتاب ویراستاری لازم را ندارد. این موضوع را در چاپ‌های سوم و چهارم تااندازه‌ای رفع کرده‌ام.

بیشتر هدفم این بود به زبان عامیانه باشد. افرادی مثل آقای محمودرضا خسروی پیشنهاد داده‌اند این لغت را به‌جای آن لغت بگذارم درحالی که اگر من به حرف آن‌ها گوش کنم دیگر کتاب به زبان عامیانه نیست و مردم نمی‌خوانند؛ مثلا گفته‌اند به‌جای آنکه بنویسید رنگارنگ بنویسید صبغه اصیل خویش را از دست داده است. این را چه کسی می فهمد؟ ولی یک ویراستاری جدی تر می‌خواست که در چاپ‌های بعدی انجام شده است.

آیا زیر بار این تغییرات رفتید؟

نه. چندان چیزی نیست و همان شکل «شازده حمام» اول است. فقط نوشته شده؛ «شازده حمام، جلد پنجم در میان کردهای سلیمانیه».

شازده حمام سلسله کتاب های پرکششی شده و به نظر می‌رسد شما قصد به پایان رساندن آن را ندارید. آیا درست است؟

من کتاب دیگری نوشته ام به اسم «مذهب عشق» که حالا چاپ هفتم است. کتاب نوعی رمان برمبنای واقعیت است. قهرمانان کتاب از یزد شروع می کنند به آلمان زمان جنگ جهانی دوم می‌روند و بعد به انگلیس و به هند. به نظر خودم این کتاب از شازده‌های حمام با معانی گسترده‌تر و جهان‌شمول تری روبه‌روست. البته اولین کتابی که خارج از کتاب هایی با موضوع جغرافیا نوشتم کتابی به نام «پینه دوز و شاه عباس» است که فکر کنم چاپ چهل وپنجم است . البته تا چاپ ۱۷ نامش «شاه عباس و پینه دوز» بود. بعد به دلایلی نام پینه‌دوز را قبل از نام شاه عباس آوردم.

شاید جلد بعدی «شازده حمام» خاطرات ۱۲ سال اقامت من در پاریس باشد. البته خاطرات دانشگاه مشهد هم هست اما مردد هستم چون در نوشتن خاطرات دانشگاه باید بیشتر دقت کنم. من تا زنده‌ام می‌نویسم، اما اینکه نام کتاب بعدی «شازده حمام» باشد یا نه باید با دوستان مشورت کنم. بعضی از دوستان می گویند چهار جلدی که نوشتی کفایت می کند و بقیه کتاب‌ها را با اسم‌های نو مثلا «پاپلی یزدی، خاطرات پاریس» یا نام دیگر منتشر کنم. یا از آقای باستانی پاریزی و کتاب «پاریس تا پاریس» الگو بگیرم و عنوان کتاب بعدی‌ام «از یزد تا پاریس» باشد.

شما در مجموعه «شازده حمام»، توجه ویژه‌ای به جزئیات داشته اید؛ مثلا در جلد دوم پروانه های رنگی و دره‌های سبز را توصیف می‌کنید که این خیلی خواننده را هیجان‌زده می‌کند یا در جلد سوم، خطوط لباس کردها را تشریح می کنید. این جزئیات را در ذهن خود حفظ کرده اید یا همان زمان یادداشت برداری کرده اید؟

وقتی می دیدم که لباس هایشان با هم فرق دارد، علت را می پرسیدم. در عین حال تعدادی عکس آقای کسرائیان گرفته بود و برای یک ناشر انگلیسی که درباره عشایر دنیا کار می کند فرستاده بود و ناشر از من خواست آن عکس ها را تفسیر کنم که اکنون به انگلیسی چاپ شده است. برای خطوط لباس ها و نقش فرش ها مجبور شدم مطالعه کنم و از دوستان کرد بپرسم تا بتوانم عکس ها را تفسیر کنم. در هر صورت من الان در دفترم نزدیک سی هزار عکس و اسلاید از روستاها چه داخل ایران و چه خارج از ایران شامل ژاپن، آفریقای جنوبی و ... دارم که این‌ها برای من یک عکس معمولی نیستند.

خودتان عکس‌ها را ثبت کرده‌اید؟

تعدادی اش را خودم گرفته ام. گاهی هم عکاسان حرفه‌ای همراهم بوده‌اند.

این طور که از خواندن کتاب بر می آید در زندگی با چالش‌های زیادی روبه‌رو شده‌اید؛ چالش‌ها و خاطراتی هم بوده که مایل به ثبت یا یادآوری آن ها در کتاب ها نباشید؟

بله. بخشی را اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی ممیزی می کند.

ممیزی را نمی گویم. از لحاظ خودتان ، برای نمونه،بخشی از زندگی که خاطراتش برایتان تلخ و بیانش سخت باشد.

من همیشه سه، چهار تا سانسورچی داشتم؛ یکی اینکه خداوند تبارک و تعالی گفته برخی حرف‌ها را نزن. یکی هم ذهنیت خودم است که مسائل شخصی را استفاده نکرده ام و مثلا درگیری ها با مقامات دانشگاهی و دیگران را ننوشته ام. یکی دیگر هم مادرم در زمان حیاتش بود. می گفت چرا می نویسی؟ مثلا من نوشته‌ام پدرم سه تا زن داشت، مادرم می گفت این ها را که می نویسی قوم و خویش ناراحت می شوند. در ابتدای جلد سوم نوشتم مادرم مدام می گوید چرا می نویسی پدرت چه کارهایی می کرده است! مادرم وقتی دید من دوباره همه آن‌ها را نوشته‌ام، گفت حالا که می نویسی چرا اصل موضوع را نمی نویسی؟ درست و کامل بیار. بنابراین بخشی از کتاب‌هایم را مادرم سانسور می کرد. اما ۳ پیش مادرم در ۹۲سالگی فوت کرد و اکنون کمی دستم برای نوشتن بازتر است. در هر صورت خیلی چیزهاست که نباید نوشت.

انگلیسی است. عبداللهی کار هنری خودش را در حیطه خلق شخصیت و عروسک سازی از سال ۱۳۹۴ شروع کرده است. نمایشگاه «پیوستگی» در «نگارخانه عسل» که ۲۲ تا ۲۴ اسفند ۹۹ برگزار شد، اولین تجربه انفرادی او بوده است. تجربه‌ای که زود به پایان رسید ولی هدفش تا مدت ها می تواند کش بیاید و آدم ها را به تفکر و تأمل وادار کند. هدفی که برای قدوقواره این نمایشگاه زیادی بزرگ بود. زیورآلات دست‌دوزی که او درست کرده بود را نمی توان فقط در دسته ابزار زینتی به حساب آورد. پشت گوشواره‌ها و دست‌بندهایی که روی ظروف قدیمی، بند خورده و لب پریده، به سادگی چسبانده شده بودند، حرف ها و هدف های بزرگ تری نشسته بود که به هویت مشهد ربط داشت. گوشواره ها و گردن آویزهایی که نقش کاشی ها و گنگره های ساختمان های کهنه و باستانی مشهد را با خودشان داشتند و آن‌ها را به یاد می‌آوردند. او در مورد نمایشگاه و آثارش می‌گوید: من کلا به چیزهای قدیمی علاقه دارم. ظروف قدیمی و خانه های قدیمی بخشی از هویت ما هستند. فکر می کنم پشت همه آن‌ها داستانی نهفته است. بناهای تاریخی هم جزئی از همان علاقه هستند. این نمایشگاه هم بخش کوچکی از همین داستان است. ما در مشهد بناهای تاریخی زیادی داریم و آن قدر مظلوم هستند که تقریبا همه آن ها از دست رفته به حساب می‌آیند. به غیر از چند خانه‌ای که احیا شده‌اند، مابقی در خاموشی و فراموشی قرار دارند. این خانه های قدیمی پر از عاطفه و انرژی هستند. برای همین عناصری که در معماری و تزیین خانه ها به کار رفته بود را دست مایه کارم قرار دادم. دوست داشتم کاری بکنم که بیشتر آن ها را ببینیم و همیشه همراهمان باشند. برای همین سعی کردم تبدیلشان بکنم به چیزهایی که استفاده شوند. مثل گوشواره و گردن بند و دست بند های زینتی. حتی می خواهم به سراغ خانه های قدیمی‌ای بروم که هنوز شناسایی نشده‌اند و با این وسیله یک مقدار اطلاع رسانی در موردشان انجام بدهم و از تخریبشان جلوگیری کنم.

فرهنگ‌سازی همیشه کاری سخت و زمان‌بر بوده است. ولی این خانه‌ها زمان زیادی از عمرشان به این شکل، باقی نمانده است. صبر ستون هایشان برای ساخته شدن فرهنگ کم است و هر آن احتمال دارد که از زیر بار شانه خالی کنند و سقف نیم بند این نوع خانه‌ها برُمبد. همان اتفاقی که برای خانه حناساب افتاده است و نیز برای هزاران خانه دیگر. خانه‌هایی که هیچ کجا، هیچ کس نوشته ای ازشان ننوشته است و تصویرشان هیچ کجا ثبت نشده است و هیچ هنرمندی با یاد آفتاب روی مهتابی خانه‌شان، نقشی بر پارچه و کاغذ نزده است. انگار غباری بوده اند که پراکنده شده‌اند.

نقد فیلم «مشمشه» اثر تازه شاهد احمدلو

پشت صحنه‌ای از ضبط یک فیلم فرضی

محمد عنبرسوز

شاهد احمدلو، فیلم ساز مستعدی است که عموم مردم او را با فیلم پرمخاطب و تحسین شده «چند میگیری گریه کنی؟» به یاد می آورند. احمدلو که از سنین کودکی در سینما حضور داشته و فضای حاکم بر این هنر را به خوبی می شناسد، در سال های اخیر از سطح اول سینمای ایران دور شده بود و به ساخت فیلم‌های بلند اشتغال نداشت. احمدلو که در دهه هشتاد سعی داشت مسیر کمدی های درجه چندم رایج در آن دوران را به سمت تولید آثار ارزشمندتر و تأمل برانگیز تغییر دهد، در ادامه راه چندان موفق نبود و کار خود را در عرصه تولید سریال پیگیری کرد. «مشمشه» با نام فرعی «سینما خر» تازه ترین اثر این کارگردان است که به تازگی به اکران آنلاین درآمده و چندان مورد توجه مخاطبان قرار نگرفته است. در ادامه مروری داریم بر مهم ترین دلایل استقبال کم علاقه مندان سینما از این فیلم.

عنوان گمراه‌کننده

توضیحاتی که درباره عنوان فیلم ارائه شده، حاکی از آن است که «مشمشه» به یک جور بیماری واگیردار بین چهارپایانی همچون اسب و خر گفته می شود که ممکن است به انسان هم سرایت کند. عنوان فرعی فیلم نیز «سینما خر» است که تا حدی سعی بر پوشش دادن محتوای قصه دارد. انتخاب این اسم در نگاه اول مخاطب را به تماشایش بی میل می کند؛ زیرا به نظر می رسد قرار است با یکی از همان آثار درجه چندم و سخیف از کارگردان های بساز و بفروش روبه رو شویم. در واقع، این اسم برازنده فیلمی که قصد دارد یک کمدی متفاوت باشد، نیست و نمی تواند سینمادوستان را به تماشای اثر ترغیب کند.

قصه نحیف

پیرنگ فیلم تازه شاهد احمدلو در واقع پشت صحنه‌ای از ضبط یک فیلم فرضی است که قرار است از یک درازگوش در آن استفاده شود. در بیست دقیقه ابتدایی، دو تن از عوامل تولید این فیلم دربه‌در به دنبال یافتن یک خر هستند و در این مسیر با کارشکنی های عجیب اهالی و مشکلات بی منطقی روبه رو می شوند. در ادامه، نحوه پذیرفته شدن این خر از سوی کارگردان و تلاش برای شروع ضبط سکانس، چیزی در حدود سی دقیقه دیگر را هم به خودش اختصاص می دهد و اتفاقی که روشن است به چه نحوی قرار است رقم بخورد، پس از حدود نزدیک به هفتاد دقیقه رخ می دهد. این شیوه پرداخت کم‌افت‌وخیز، در کنار گره‌افکنی های ناموجه و بهانه جویانه متن، باعث شده اند که مخاطب با اثر ارتباط برقرار نکند و در مجموع به نظر می رسد که محتوای اصلی در همان فیلم های کوتاه می توانست به مراتب درخشان تر پرداخت شود.

بی‌ستاره

در مراحل ابتدایی پیش تولید فیلم «مشمشه» گفته می شد حمید گودرزی و میترا حجار در این فیلم به ایفای نقش خواهند پرداخت. در نهایت اما، خبری از این دو چهره سرشناس نشد و «مشمشه» در حالی به اکران آنلاین درآمده که مهم‌ترین بازیگرش پوریا شکیبایی است. پوریا پسر مرحوم خسرو شکیبایی، هنرمند فقید و اسطوره‌ای سینمای ایران است که قبلا هم سابقه فعالیت محدود در عرصه هنر را داشته، اما به وضوح در حد نام پدرش ظاهر نمی‌شود. چهره پوریا شباهت جذاب و مسحورکننده‌ای به پدر مرحومش دارد، اما او از نظر کیفیت بازی و دقت در انتخاب نقش، حتی نمی تواند در سطح بازیگران متوسط ایران ظاهر شود. بقیه بازیگران فیلم برای مخاطب ناشناخته و بدون جذابیت هستند که همین موضوع باعث می شود بیننده تمایلی به تماشایش نداشته باشد. استفاده از حسن رضایی و محمدرضا داودنژاد، دو پیشکسوت خوش‌نام سینما هم در نهایت، نتیجه خاصی برای فیلم به همراه ندارد و به هیچ عنوان نمی توان مقایسه کرد با استفاده باشکوه احمدلو از مرحوم منوچهر نوذری در «چند میگیری گریه کنی؟» نیست.

در مراحل ابتدایی پیش تولید فیلم «مشمشه» گفته می شد حمید گودرزی و میترا حجار در این فیلم به ایفای نقش خواهند پرداخت. در نهایت اما، خبری از این دو چهره سرشناس نشد و «مشمشه» در حالی به اکران آنلاین درآمده که مهم‌ترین بازیگرش پوریا شکیبایی است

جنس شوخی‌ها

در مورد «مشمشه» گفته شده که یک کمدی موقعیت است؛ اما این تمام ماجرا نیست و جنس شوخی های کلامی هم در اثر تأثیرگذار به نظر می رسد. از نظر جنس کمدی و طراحی شوخی ها، نه تنها موقعیت ها بکر و اثرگذار نیستند و برای مخاطب دشوار خواهد بود که نکته خاصی را از آن ها برداشت کند، بلکه جنس دیالوگ های نوشته شده نیز چندان تناسبی با ادعای اثر ندارد.

کمدی سیاه

روشن است که شاهد احمدلو قصد آن را داشته که با فیلم تازه خود گونه خاصی از کمدی را امتحان کند؛ اما نه ابزار لازم برای تولید چنین اثری را در اختیار داشته و نه صلابت فیلم سازی که بدین نحو برخلاف جریان آب شنا می کند، در او دیده می شود. به طور کلی، گونه های کمتر مرسوم کمدی در ایران توان رقابت با کمدی های بدنه را ندارند و اوضاع زمانی بدتر می شود که فیلمی با ادعای کمدی سیاه بودن، حتی از موهبت دو سه بازیگر حرفه‌ای، متن سرحال و کارگردانی بر طبق ژانر نیز برخوردار نباشد. بنا نداریم «مشمشه» را با شاهکاری همچون «اسب حیوان نجیبی است» مقایسه کنیم؛ اما همین اواخر دو فیلم «بی حسی موضعی» و «سراسر شب»، به عنوان کمدی های متفاوت سینمای ایران در اواخر دهه نود، برای مخاطب خاص اکران شده‌اند و نگاهی به آن ها نشان می دهند که «مشمشه» چقدر با استانداردهای حداقلی برای تولید چنین طنزی فاصله دارد.

در حالی که اغلب فیلم های اکران آنلاین از دو پلتفرم نماوا و فیلیمو به نمایش درمی آیند، «مشمشه» به طور اختصاصی، از پلتفرم آپرا اکران می شود و شاهد احمدلو هدفش از این تصمیم را شکستن چرخه انحصار بیان کرده که انتخاب شجاعانه و تحسین برانگیزی است. حتما تعدد پلتفرم ها در نهایت به سود مردم خواهد بود، اما این تصمیم پرهزینه، به کمتر دیده شدن «مشمشه» دامن زده است؛ فیلمی که با تبلیغات بیشتر می توانست مخاطبان خاص خودش را پیدا کند و با استقبال بهتری از سوی مردم همراه شود.

روایت عکاس مشهدی از «سپرده به زمین»

گروه فرهنگ: عکس حمید سبحانی، که با الهام از داستان کوتاه «سپرده به زمین»به قلم بیژن نجدی شاعر و نویسنده اهل آبادان خلق شده است، عکس برتر مسابقه عکس نشریه «شبکه آفتاب» شد. این عکاس مشهدی درباره موضوع این مسابقه به شهرآرا گفت: موضوع مسابقه عکاسی این ماهنامه فرهنگی و اجتماعی، تک عکسی برپایه داستان «سپرده به زمین» از مجموعه داستان «یوزپلنگانی که با من دویده‌اند» بیژن نجدی بوده است. داستانی که شاعر و داستان‌نویس معاصر گیلانی در آن زندگی پیرمرد و پیرزن تنهایی را روایت می‌کند که خود را به قبر نوزادی مرده دل‌خوش می‌کنند.

داستان غریب و غمگین و تلخی که سبحانی تصویری از پایان آن را با تکنیکی به عنوان «عکاسی صحنه‌آرایی‌شده» در گورستان روستای ازغد، بازسازی کرده است. او دراین‌باره گفت: فضای داستان «سپرده به زمین» در شمال ایران می‌گذرد و من برای بازسازی، آرامستان روستای ازغد را در نظر گرفتم که شباهت‌هایی به فضای آرامستان‌های روستاهای این بخش از ایران را دارد. در عکس او شخصیت‌های اصلی داستان نجدی، طاهر و ملیحه رو به قبرستان و پشت به دوربین نشسته‌اند و دونفر در حال کندن قبری برای خاک‌سپاری نوزادی در سمت راست تصویر دیده می‌شوند. به گفته سبحانی او نزدیک‌ترین فضا به فضای داستان نجدی را در این عکس بازسازی کرده است. او بیان کرد: نویسنده با ذهن سیال خود می‌نویسد و من به عنوان عکاس، تصاویر را بازسازی کرده‌ام و در این صحنه‌آرایی، نیازی به اقتباس عین‌به‌عین نبوده است. او همچنین بیان کرد موضوع این جایزه آن‌قدر برای او جذاب بوده که تمایل دارد پروژه‌ای را با همین شیوه عکاسی، از چندین داستان مهم ایرانی انجام دهد و در نمایشگاهی ارائه کند.

عکس‌های برگزیدگان مسابقه عکاسی نشریه «شبکه آفتاب»، در پنجاه‌وپنجمین شماره این نشریه که ویژه نوروز است، منتشر خواهد شد.

راه‌اندازی موزه عکاسی و سینما در مشهد

اداره‌کل موزه‌های وزارت میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی خراسان رضوی با ایجاد موزه عکاسی و سینما در مشهد، موافقت کرده است.

به گزارش روابط عمومی این اداره، رئیس گروه موزه‌ها و اموال منقول این اداره بیان کرده است با درخواست مؤسسه فرهنگی و هنری آبرنگ مشهد به مدیریت اکبر صالحی برای راه‌اندازی موزه عکاسی و سینما در مشهد موافقت کرده است.

به گفته محمدرضا پهلوان، طبق ماده ۲۴ فصل سوم آیین‌نامه مدیریت، ساماندهی، نظارت و حمایت از مالکان و دارندگان اموال فرهنگی تاریخی مجاز، اشخاص حقیقی و حقوقی می‌توانند برای درخواست ایجاد موزه اقدام کنند. این مقام مسئول به این اشاره کرد که خراسان رضوی همواره از وجود عکاسان و هنرمندان بنام در حوزه سینما و فیلم‌سازی برخوردار بوده و سهم بسزایی در رشد و شکوفایی این هنر در خراسان بزرگ داشته است. او گفت: ایجاد موزه عکاسی و سینما در مشهد به معرفی عکاسان، سینماگران و تاریخ شکل‌گیری هنر عکاسی و فیلم‌سازی کمک می‌کند و بازدیدکنندگان خواهند توانست با تماشای این موزه، نظاره‌گر دوربین‌های قدیمی عکاسی و خاطره‌بازی و خاطره‌سازی خود باشند.